

## غزلیات مدحی شاعران دوره تلفیق با تأکید بر کاربرد ویژه ضمیر «شما» در

### جای گاه ردیف

**نگارنده گان:** دکتر شیرزاد طایفی\*

سعید مزروعیان\*\*

### چکیده

سنایی اولین کسی است که واژه «شما» را در جای گاه ردیف غزل آورده است. این غزل مضامین مدحی دارد و به نظر می‌رسد که قرار گرفتن واژه «شما» در جای گاه ردیف آغازگر تحولی در جریان غزل فارسی باشد. بدون شناخت جای گاه واژه «شما» در جریان شناسی غزل فارسی، نکته‌ی نغز از چشم پژوهش‌گران پوشیده خواهد ماند؛ زیرا از مهم‌ترین نشانه‌ها یا مؤلفه‌های لفظی روشنی‌بخشی برای تحول مضمون در غزل فارسی غفلت ورزیده‌ایم. با جریان‌شناسی غزل فارسی و پی‌گیری واژه «شما» در جای گاه ردیف پی می‌بریم که در ادب فارسی از چه زمانی غزل‌های مدحی رواج فراوانی پیدا کرد و واژه مزبور به عنوان نشانه‌ی روشنی‌بخش برای جست‌وجوی این مسیر شناخته خواهد شد. در این پژوهش به این پرسش پاسخ داده‌ایم که به لحاظ مضمونی، در جریان‌شناسی غزل فارسی واژه «شما» در جای گاه ردیف چه نقشی را ایفا کرده است؟ فرض ما بر این است که ذکر «شما» در جای گاه ردیف با ظهور مدح ممدوح/ معشوق در غزل مقارن و سبب شکل‌گیری جریان‌ی برای ورود مضمون مدح به غزل و استفاده متداول از این ردیف برای غزل مدحی شاعران پس از سنایی شده است. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی انجام یافته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند؛ اگر چه مدحی بودن غزل با ردیف «شما» از سنایی چندان مسلم به نظر نمی‌رسد؛ اما با توجه به این‌که سنایی نیز در غزلیات خود از مضامین مدحی بهره برده است دور نیست که تصور کنیم شاعران قرن هشتم استفاده از ظرفیت این ضمیر را از سنایی به وام گرفته باشند.

**واژه گان کلیدی:** غزل، غزل مدحی، ردیف شما، قرن هشتم، دوره تلفیق.

\* دانش‌یار دانش‌گاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (sh\_tayefi@yahoo.com)

\*\* دانش‌جوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (saeedmazroeian@gmail.com)

این مقاله تحت مجوز بین‌المللی Creative Commons Attribution-Noncommercial-No Derivatives 4.0 می‌باشد.

ISSN

Printed: 2788-4155

Online: 2788-6441

Ghalib

Received Date: 31 / 05 / 2022

Accepted Date: 26 / 08 / 2022

## Ghazals in praise of the poets of the Talfiq period with an emphasis on the special use of the pronoun "you" in the position of the Radif

Authors: Dr. Shirzad Tayefi\*  
Saeed Mazroean\*\*

### Abstract

Sanaei is the first person who used the word "Shoma/ you" in the position of the Radif of ghazal. This ghazal has praise themes and it seems that placing the word " Shoma / you " in the place of the Radif is the beginning of an evolution in the trend of Persian ghazal. Without knowing the place of the word "Shoma/you" in the Studying the Trends of Persian ghazal, a significant point will remain hidden from the eyes of researchers; Because we have neglected the most important sign or verbal component of clarification for the transformation of the theme in Persian ghazal. By analyzing the trend of Persian ghazal and tracking the word "shoma/you" in the position of Radif, we will find out when praise ghazals became popular in Persian literature and the word will be known as an enlightening sign for searching for this path. In this research, we have answered the question that in terms of theme, what role did the word "Shoma/you" play in Studying the Trends of Persian ghazal? We have assumed that the mention of "Shoma/you" in the place of Radif is due to the appearance of praise of subject of praise/ beloved in the ghazal and the reason for the formation of a trend for the introduction of the theme of praise in the ghazal and the common use of this Radif for the praise ghazal of post-Sanaei poets. This research has been carried out using a descriptive-analytical method. The research findings show; Although it does not seem certain that the Ghazal with the Radif of "Shoma/you" is a praise of Sana'i; However, considering that Sana'i also used praise themes in his Ghazals, it is not far off to imagine that the 15<sup>th</sup> century poets borrowed the capacity of this pronoun from Sana'i.

**Keywords:** Ghazal, Praise Ghazal, Shoma/you Radif, 15<sup>th</sup> century, Talfiq period.

\* Associate Professor of Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (sh\_tayefi@yahoo.com)

\*\* Ph.D. Student of Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (saeedmazroean@gmail.com)

This article is licensed under a Creative Commons Attribution-Noncommercial-No Derivatives 4.0 International License.



## ۱. مقدمه

از زمانی که تغزل به عنوان یک قالب ادبی تشخیص یافت و از قصیده جدا شد، قالب غزل به مرور تبدیل به قالب رایج و محبوب شعرا شد؛ از آن رو که نخستین غزل‌پردازان توانای شعر فارسی که از آن‌ها غزلیات متعددی باقی مانده است در قصیده‌پردازی نیز استاد بودند. عمده فعالیت‌شان در این قالب انجام می‌شد و کارکرد قصیده نیز آشکارا مدحی بود، ایشان گه‌گاه در میان غزلیات خود به عادت معهود ابیاتی را در مدح ممدوح ضمیمه می‌کردند. تا پیش از قرن هشتم استفاده از ضمیر «شما» در جای‌گاه ردیف شعر بسیار محدود است؛ سنایی غزنوی که تحولی عظیم در ادبیات فارسی ایجاد کرد و عرفان و تصوف را وارد شعر کرد تنها یک غزل با ردیف «شما» دارد.

جدا از غزلیاتی که سنایی در بیت تخلص به ممدوح اشاره می‌کند - که یکی از مشخصه‌های بارز غزل مدحی است - وی در غزلی دیگر با مطلع «برخی روی‌تان من ای روی‌تان چو ماهی / وی جان بیدلان را در زلف‌تان پناهی» در تمام ابیات خطاب محترمانه خود را با ممدوح حفظ می‌کند و حتی المقدور برای احترام از ضمیر متصل «تان» به جای «ت» بهره می‌گیرد. مخاطب سنایی در این غزل یکی از ملوک یا امراست؛ زیرا وی از کلماتی برای توصیف و مدح استفاده می‌کند که همه‌گی با امور حکومتی و درباری مرتبط است؛ برای مثال آن‌جا که می‌گوید: «با روی‌تان تنی را باطل نگشت حتی» آشکارا صفت عدل‌گستری ممدوح را برجسته کرده است. سنایی در این غزل کلمات حوزه مفهومی عیش و طرب را نیز به خدمت درآورده است و از شهد و شمع محفل سخن می‌گوید و ممدوح خود را به آن‌ها مانند کرده تا چنین القا کند که او «اشداء علی الکفار و رحماء بینهم» است. هم‌چنین در بیت «نگذاشت زلف و رخ‌تان اندر مصاف و مجلس / در هیچ پای نعلی در هیچ سر کلاهی» با استفاده از صنعت لفونشر و هم‌چنین ایجاد دوگانه «مصاف و مجلس» ممدوح خود را مرد هر دو میدان معرفی می‌کند.

چنانکه مشخص است سنایی از ضمیر منفصل «شما» برای ممدوح خود بهره برده است. درواقع تنها نمونه غزلی که پیش از قرن هشتم در آن ضمیر «شما» در جای‌گاه ردیف به کار رفته است، غزل «ای همه خوبی در آغوش شما / قبله جان‌ها بر و دوش شما» است؛ اما به یک‌باره استفاده از این ردیف در میان شاعران قرن هشتم رواج می‌یابد.

بدون شناخت جای‌گاه واژه «شما» در جریان‌شناسی غزل فارسی، نکته‌یی نغز از چشم پژوهش‌گران پوشیده خواهد ماند؛ زیرا از مهم‌ترین نشانه یا مؤلفه لفظی روشنی‌بخشی برای تحول مضمون در غزل فارسی غفلت ورزیده‌ایم.

درباره غزل مدحی تا به حال تحقیقات اندکی انجام گرفته است. مالمیر و محمدخانی (۱۳۹۱) در مقاله‌یی با عنوان «نقد و بررسی مدیحه‌سرایی حافظ» که در فصلنامه متن‌پژوهی/ ادبی چاپ شده

است، به سراغ آن دسته از غزلیات حافظ رفته‌اند که مدحی‌بودن آن‌ها محل مناقشه پژوهش‌گران بوده است. علی حیدری و مهرنوش دژم (۱۳۹۲) در مقاله خود با عنوان «جای‌گاه تخلص در غزل‌های مدحی حافظ»، که در مجله شعرپژوهی (بوستان ادب) دانش‌گاه شیراز منتشر شده است، به بررسی یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های غزلیات مدحی پرداخته‌اند و ساختار غزل مدحی حافظ را در ارتباط با جای‌گاه تخلص در آن کاویده‌اند.

طاهره ایشانی (۱۳۹۲) نیز در مقاله‌یی با عنوان «سیر غزل مدحی در ادب فارسی (از سنایی تا حافظ)» که در کهن‌نامه ادب پارسی انتشار یافته است سیر غزل مدحی را در ادبیات فارسی بررسی کرده است و سابقه آن را در سنایی جست‌وجو کرده و تا روزگار حافظ بسط داده است. اگر چه این تحقیق مهم‌ترین پژوهش درباره غزل مدحی در شعر فارسی است؛ اما نویسنده در این مقاله در میان شاعران قرن هشتم تنها به حافظ توجه کرده و از دیگر شاعران دوره تلفیق نامی نبرده است؛ درحالی‌که شاعرانی هم‌چون خواجهی کرمانی، سلمان ساوجی، عبید زاکانی، ناصر بخارایی، عمادالدین فقیه کرمانی و ... همه‌گی متعلق به یک سنت شعری هستند و مؤلفه‌های شعر دوره تلفیق در شعر آنان نیز یافت می‌شود؛ به طوری که بدون مطالعه اشعار آنان هر گونه مطالعه درباره حافظ ناقص می‌نماید.

هدف ما در این پژوهش این است که بدانیم: به لحاظ مضمونی، در جریان‌شناسی غزل فارسی واژه «شما» در جای‌گاه ردیف چه نقش / نقش‌هایی را ایفا کرده است؟ این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی انجام یافته و برای یافتن شاهد مثال‌ها، به دیوان سنایی، ناصر بخارایی، حافظ، عمادالدین فقیه کرمانی، سلمان ساوجی، خواجهی کرمانی و اوحدی مراغه‌یی رجوع کرده‌ایم.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نشانه استفاده از ضمیر «شما» به خصوص در ردیف غزل است، که تا پیش از قرن هشتم تنها یک‌بار در غزلی از سنایی غزنوی به کار رفته بود؛ اگرچه مدحی‌بودن غزل مذکور از سنایی چندان مسلم به نظر نمی‌رسد؛ اما با توجه به این‌که سنایی نیز در غزلیات خود از مضامین مدحی بهره برده است، دور نیست که تصور کنیم شاعران قرن هشتم استفاده از ظرفیت این ضمیر را از سنایی به وام گرفته باشند. مضاف بر این‌که ماهیت ابهام‌آمیز مخاطب این ضمیر \_ ممدوح‌بودن یا معشوق‌بودن\_ با در هم آمیخته‌گی ذاتی ممدوح، معشوق زمینی و معشوق الهی در اشعار این شاعران بسیار هم‌سو است.

## ۲. بحث و بررسی

### ۲-۱. اوحدی مراغه‌یی

اوحدی از شاعران نام‌آور قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم هجری است، که الهام‌بخش حافظ نیز بوده است. مشابهت سبک او با سبک اشعار حافظ به حدی است که برخی از اشعار اوحدی به دیوان خواجه شیراز نیز راه یافته است؛ اگرچه عمده شهرت اوحدی به خاطر سرودن مثنوی جام جم است، باید گفت غزلیات بسیار زیبایی نیز دارد که در استحکام لفظ و روانی تعبیر قابل توجه است. در هیچ‌یک از منابع نامی از ممدوحان خاص اوحدی نیامده است و تنها به این نکته اشاره شده است که منظومه منطق/العشاق را به درخواست خواجه نصیرالدین طوسی سروده است و نیز منظومه جام جم را به نام سلطان ابوسعید بهادرخان و وزیرش غیاث‌الدین محمد کرده و در آغاز منظومه آنان را ستوده است (صفا، ۱۳۶۹: ۸۳۵).

آنچه مسلم است، صوفی‌منشی اوحدی مانع از آن بوده است که وی مداح سلاطین باشد؛ چنان‌که ذبیح‌الله صفا درباره قصاید او گفته است: «قصاید اوحدی همه‌گی در وعظ و تحقیق و ذکر حقایق اخلاقی و عرفانی است» (همان: ۸۳۷) و از دیرباز قصیده محمل ستایش و مدح بوده است؛ این نکته می‌تواند تأییدی بر وارسته‌گی اوحدی باشد؛ باوجود این تفاسیل احتمالاً او یک‌بار ممدوحی مسیحی را مدح گفته باشد؛ غزل زیر شاهدهی بر این مدعاست:

|   |                                       |
|---|---------------------------------------|
| ای پرتو روح‌القدس تابان ز رخسار شما       | نو مسیحا در خم زلف چو زنار شما        |
| هم لفظتان انجیل‌خوان، هم لهجه‌تان داودسان | سر حواریون نهان در بحر گفتار شما      |
| شماس ازان رخ جفت غم، مطران پریشان دم      | قسیس دانا نیز هم بیچاره در کار شما    |
| اعجاز عیسی در دو لب پنهان صلیب اندر سلب   | قنديل رهبان نیم شب تابان ز رخسار شما  |
| از لعلتان کوثر نمی، وز لفظتان گردون خمی   | میلاذ شادیه‌ها همی از روز دیدار شما   |
| زان زلفهای جان گسل تسبیح یوحنا خجل        | صد جاثلیق زنده‌دل چون من خریدار شما   |
| گردی ز عشق انگیخته، بر گبر و ترسا بیخته   | خون مسلمان ریخته در پای دیوار شما     |
| ای عیدتان بر خام خم گوساله زرینه سم       | فسح نصاری گشته گم در عید بسیار شما    |
| دیرش زمین بوسد به حد، رهبان از جوید مدد   | چون اوحدی یوم‌الاحد آید به زنه‌ار شما |

(اوحدی مراغه‌یی، ۱۳۴۰: ۸۶ و ۸۷)

باتوجه لحن بسیار محترمانه خطاب‌ها و مقایسه ممدوح با قسیس دانا، اعجاز عیسی، قنديل رهبان با چهره ممدوح، و ضمائر «تان» به‌جای ضمیر دوم شخص و اشارات فراوان به نشانه‌ها، شخصیت‌های محترم و رسومات مسیحی در این غزل از جمله روح‌القدس، مسیحا، انجیل‌خوان، حواریون، داوود، قسیس، مطران، صلیب، قنديل رهبان، یوم‌الاحد و ... باید ممدوح مسیحی باشد.

گفتنی است که اوحدی در غزلی دیگر از ردیف «ز شما» سود برده است؛ در این غزل بر خلاف غزل فوق نشانه‌های آشکاری از مدحی بودن غزل دیده نمی‌شود؛ مطلع غزل چنین است:

مرادم ار چه نخواهد روا شدن ز شما      به فال نیک ندانم جدا شدن ز شما  
(همان: ۸۷)

## ۲-۲. خواجوی کرمانی

می‌توان گفت در میان شاعران گروه تلفیق، خواجو پیش‌رفته‌تر از بقیه است و بیش‌ترین نزدیکی را با حافظ داراست (شمیسا، ۱۳۸۸ ب: ۲۳۱). وی هم‌چون اغلب شناخته‌شده‌گان عصر خود سفرهای فراوانی به یزد و شیراز و مصر و بغداد و ... انجام داده و امیران و پادشاهان متعددی را به چشم دیده است. در دیوان وی تعداد قصاید، قطعات و ترکیب‌بندهای مدحی و مرثیه‌یی کم نیست؛ اما آن‌چه در این‌جا اهمیت دارد، غزلیات مدحی اوست. خواجو بنا بر رسم زمانه در غزلیات خود مدایحی نیز انجام داده است؛ برای نمونه خواجو پس از ماجرای غلبه یافتن امیرعلی پادشاه دیار بکر بر آریاخان و کشتن او و نیز غیاث‌الدین محمد، اقامت در زنجان را خوش نمی‌داشته و در ضمن غزلی که مطلع آن نیز بر تأسف خواجو از این واقعه تأکید دارد، اظهار می‌کند که «سلطانیه» را بدون سلطان نمی‌خواهد:

دلم بی وصل جانان جان نخواهد      که عاشق جان بی جانان نخواهد...  
از آن خواجو از این منزل سفر کرد      که سلطانیه بی سلطان نخواهد  
(خواجوی کرمانی، ۱۳۶۹: ۴۲۵)

این بیت، مدح صریحی را در بر نداشته باشد، اما به صورت ضمنی به غیاث‌الدین محمد و شاعرنوازی او دلالت دارد، تا آن‌جا که خواجو در همین غزل بر خود لازم می‌داند که حق محبت‌های او را به‌جا آورد.

دیگر پادشاه شاعر دوست و اهل فضل و ادبی که خواجو با او حشرونشر داشته است، ممدوح نام‌آشنای خواجه حافظ، یعنی شاه شیخ ابواسحاق است. خواجو که در اغلب سفرهای شیخ ابواسحاق به شهرهای مختلف او را همراهی می‌کرد، در اواخر عمر به دلیل ناتوانی جسمانی از همراهی او باز ماند؛ این مسأله و دوری شاعر کرمانی از شیخ ابواسحاق در یکی از غزلیات خواجو بازتاب یافته است، که بنا بر ابیات پایانی غزل، گویا شیخ ابواسحاق به سفر اصفهان رفته است:

شمیم باغ بهشت است یا نسیم عراق      که گشته زنده از انفاس او دل مشتاق ...  
نوازشی بکن از اصفهان که گشت روان      از آب دیده ما زنده‌رود سوی عراق  
کمال رتبت خواجو همین‌قدر کافی است      که هست بنده‌ای از بنده‌گان ابواسحاق  
(همان: ۷۱۵)

چنان که می‌بینیم، خواجه نام شیخ ابواسحاق را هم‌ردیف نام خود و در بیت تخلص آورده است و به عبارت به‌تر در غزل خود، به سبک قصاید مدحی عمل کرده است؛ اگرچه می‌دانیم که در قصاید معمولاً پس از بیت تخلص مدح ممدوح آغاز می‌شود؛ اما از آن‌جا که مدح در غزل شیوه‌ی مخصوص به خود دارد، معمولاً در آن به یک بیت اکتفا می‌شود.

حال که نمونه‌هایی از مدایح خواجه ضمن غزل از نظر گذشت غزلیاتی از او بررسی می‌شود که با ردیف «شما» سروده شده است. خواجه سه غزل با ردیف «شما» دارد:

آب آتش می‌برد خورشید شب‌پوش شما      می‌رود آب حیات از چشمه‌نوش شما  
(همان: ۱۱۷)

در این غزل، دلالت‌های فراوانی برای این موضوع وجود ندارد که بتوان بر اساس آن غزل را مدحی تلقی کرد؛ صرف‌نظر از تداعی‌های رایجی که قافیۀ «گوش» ایجاد می‌کند و در سنت‌های ادبی باید آن‌ها را جست، می‌توان باتوجه به بیت «حلقه‌گوش شما را تا بُود مه مشتری / مشتری باشد غلام حلقه‌درگوش شما» (همان‌جا) چنین استدلال کرد که واژه «غلام» که با اصطلاح کنایی «حلقه‌درگوش‌بودن» همراه شده است، بر مدحی‌بودن غزل دلالت دارد و ممدوح که با ضمیر «شما» مورد خطاب قرار گرفته است هم، احتمالاً صاحب‌منصبی است که می‌توانسته غلامی حلقه‌به‌گوش داشته باشد.

اگر سرم برود در سر وفای شما      ز سر برون نرود هرگز هوای شما  
(همان: ۶۲۶)

در شش بیت دیگر این غزل خواجه در جایی غیر از ردیف، از ضمیر «شما» استفاده کرده است که به ترتیب بیت‌های دوم، ششم، هفتم، هشتم، نهم و یازدهم هستند:

به خاک پای شما کآن‌زمان که خاک شوم      هنوز بر نکنم دل ز خاک پای شما...  
کرا به جای شما در جهان توانم دید      چرا که نیست مرا هیچ‌کس به‌جای شما  
ز بنده‌گی شما صدهزارم آزادی‌است      که سلطنت کند آن‌کو بود گدای شما  
گرم دعای شما ورد جان بود چه عجب      که هست روز و شب اوراد من دعای شما  
کجا‌سزای شما خدمتی توانم کرد      جز این‌که روی نپیچم ز ناسزای شما  
(همان‌جا)

این نکته در کنار استفاده از تعابیری هم‌چون سوگندخوردن به خاک پای مخاطب (بیت دوم)، حاصل کردن رضای مخاطب (بیت پنجم)، ناتوانی در کسی را به‌جای مخاطب دیدن در جهان (بیت ششم)، بنده‌گی مخاطب برتر از آزادی‌بودن و سلطنت‌کردن گدای او (بیت هفتم)، خدمت‌کردن مخاطب (بیت نهم) بر این نکته دلالت دارد، که احتمالاً ممدوح در این غزل امیر یا شاهی است که

خواجو ردیف شعر خود را به احترام او چنین انتخاب کرده است؛ اگر چه برخی از تعبیری که برشمرده شد، در اغلب غزل‌های عاشقانه نیز یافت می‌شود؛ اما گردآمدن این مضامین در یک غزل با ردیف «شما» و نیز تکرار شش‌باره این ضمیر در محلی غیر از ردیف شعر - که شاعر از تکرار آن ناگزیر بوده است - همه‌گی می‌تواند دلیلی بر مدعای پژوهش باشد.

غزل سومی که در دیوان خواجو دارای ردیف «شما» است با مطلع زیر آغاز می‌شود:

آن تن ماست یا میان شما / و آن دل ماست یا دهان شما  
(همان: ۶۳۰)

خواجو در این غزل نیز از همان ترکیب الفاظ آشنای خود سود جسته است و باتوجه به تداعی‌هایی که قافیه برای او آفریده است، کلمات را در کنار یک‌دیگر قرار داده است؛ باوجود این، می‌توان از خلال برخی ابیات اشاراتی پیدا کرد که نشان دهد مخاطب این غزل فرد صاحب‌منصبی بوده است؛ برای مثال در دومین بیت این غزل چنین آمده است:

اگر آن ابرو است و پیشانی / نکشد هیچ‌کس کمان شما  
(همان‌جا)

همان‌طور که معلوم است، تناسب کلماتی که در این بیت آمده است، از جنس تناسب معمولی است که در دیوان اغلب شعرا یافت می‌شود؛ اما ذکر این نکته لازم است که معمولاً پادشاهان و امیران میل فراوانی به شکار داشته‌اند و از آن‌جا که در توصیفات شاعران درباره‌ی توان بدنی ایشان اغراق می‌شده است - چنان‌که در شاه‌نامه نیز نمونه‌های فراوان آن دیده می‌شود - بعید نیست که خواجو در مصرع دوم به این نکته اشاره کرده باشد، که کمان ممدوح - ممدوحی که تنومند است و طبیعتاً کمانی در خور بازوی او باید ساخت - به گونه‌ی ساخته شده است که کسی از پس کشیدن آن برنمی‌آید.<sup>۱</sup>

در شاه‌نامه نیز می‌بینیم، زمانی که رستم پرورش سیاوش را عهده‌دار می‌شود، یکی از آموزش‌هایی که به او می‌دهد، آموختن سواری و تیر و کمان است:

بدو گفت کاین کودک شیرفش / مرا پرورانید باید به کش

۱. در تأیید این ادعا باید گفت که چنان‌که در لغت‌نامه دهخدا نیز بیان شده است، در گور یکی از پادشاهان اشکانی تیر و کمان و فلاخن دیده شده است (ر.ک دهخدا، ذیل واژه اسب).  
هم‌چنین در سنگ‌نوشته‌های شاهان هخامنشی دیده می‌شود، داریوش توانایی‌های جسمانی و هنرهای رزمی خود را به رخ می‌کشد: «ورزیده‌ام / هم به دست / هم به پا / سوارکارم / سوارکار خوب / کمان‌دارم / کمان‌دار خوب / هم پیاده، هم سواره. نیزه‌اندازم / نیزه‌انداز خوب / هم پیاده، هم سواره.  
و هنرهایی که اورمزد به من داده است / و توانسته‌ام که نگاه‌دارشان باشم / به خواست اورمزد هرچه کرده‌ام با این هنرها کرده‌ام که اورمزد به من داده است (به نقل از مجتبایی، ۱۳۵۲: ۲۹).



مرو را به گیتی چو من دایه نیست  
نیامد همی بر دلش بر گران  
چهارانجوی گُرد پسندیده را  
نشستن گهش کرد در گلستان  
عنان و رکیب و چه و چون و چند  
همان باز و شاهین و یوز شکار  
سخن گفتن و رزم و راندن سپاه  
بسی رنج برداشت و آمد به بر  
(فردوسی، ۱۳۶۹: ۲/۲۰۷ و ۲۰۸)

چو دارندگان تو را مایه نیست  
بسی مهتر اندیشه کرد اندر آن  
به رستم سپردش دل و دیده را  
تهمتن ببردش به زاولستان  
سواری و تیر و کمان و کمند  
نشستن گه مجلس و می گسار  
ز داد و ز بیداد و تخت و کلاه  
هنرها بیاموختش سر به سر

### ۲-۳. سلمان ساوجی

دولت‌شاه او را با القاب «الملح المتکلمین» و «افخر المتأخرین» یاد می‌کند (سمرقندی، ۱۳۸۲: ۲۵۷) و معتقد است که در دیوان او آنچه برای مستعدان شعر و شاعری لازم است یافت می‌شود (همان: ۲۶۰). خواجه سلمان ملک الشعراء دربار ایلخانی بود و چنان که شبلی نعمانی (۱۳۶۳: ۱۵۵) می‌گوید کاخ شعرش را بر شیوه کمال‌الدین اسماعیل و ظهیر فاریابی بنا کرده بود؛ وی می‌افزاید: «باید دانست که سلمان در چکامه و سخن دارای درجه خاص و صاحب سبک و مسلک است؛ به این معنا که او برزخ بین قدما و متوسطان واقع شده و کلامش خاتمه دور قدما و آغاز عصر متوسطان می‌باشد» (همان: ۱۵۶).

طبیعی است خواجه سلمان که در میان معاصرانش در بهره‌مندی از مزایای مدیحه‌سرایی سرآمد بود در غزلیات خود نیز - علاوه بر قصاید - به مدح پرداخته باشد؛ برای نمونه، وی در ابیات پایانی یکی از غزلیاتش چنین سروده است:

بلبلان اوصاف گل گویند و گل وصف درخت  
سایه لطف الهی شه حسن، سلمان که هست  
ما دعای پادشاه کامران کامیاب  
آسمان سلطنت را روی رایش آفتاب  
(سلمان ساوجی، ۱۳۷۱: ۳۷۲)

پیش از بررسی غزلیات سلمان، که با ردیف «شما» سروده شده است، باید گفت در میان قطعات سلمان ساوجی نیز قطعه‌یی تقاضایی با ردیف «شما» وجود دارد، که در آن مدح ممدوح هم لحاظ می‌شود و ابیات نخستین آن چنین است:

آصف ثانی رشیدالحق والدین آنکه هست  
صاحب از ماجرای حال خود من شمه‌ای  
آسمان عکسی ز روی عالم آرای شما  
عرض خواهم داشت بر رای اعلای شما...  
(همان: ۵۴۹ و ۵۵۰)

سلمان ساوجی هم دو غزل با ردیف «شما» دارد، که از لحن و کلماتی که در لابه‌لای ابیات به کار رفته است بر می‌آید که این غزلیات مدحی باشند:

اینم نه بس کاید به من بویی ز گلزار شما  
با این طهارت نیستم زیبای دیدار شما  
کی نقد اشک ما روان، گشتی به بازار شما؟  
با آن که من خود نیستم، هستم خریدار شما  
باری، چو باری می کشم بر دوش هم بار شما  
حاشا که من مویی کنم، تقصیر در کار شما  
تشویش سلمان می دهد، هندوی طرار شما  
(همان: ۳۶۹)

من کیستم تا باشدم سودای دیدار شما  
چشمم که هر دم می کند غسلی به خوناب جگر  
سیم سیاه قلب اگر، هرگز نپالودی مژه  
ای هر سر موی تو را، سرمایه هستی بها  
باری است سر بر دوش من، خواهم فکند این بار، من  
با آنکه مویی شد تنم، از جور هجران و ستم  
دل با عذار ساده ات، جمعیتی دارد، ولی

و نیز غزلی دیگر:

دولت ما نیست، الا در سر کوی شما  
هیچ دست آویز ما را نیست، جز موی شما  
سال‌ها شد، تا خجالت دارم، از روی شما  
زنده بادم که او می‌آورد بوی شما  
کس نمی‌گوید حدیث سخت، در روی شما  
تا چرا سر بر نمی‌دارد، ز زانوی شما  
زان نمی‌آید کسی در چشم جادوی شما  
هست، سلمان، از میان جان، دعا گوی شما  
(همان: ۳۷۰)

قبله ما نیست، جز محراب ابروی شما  
روز محشر، در جواب پرسش سودای کفر  
ماه تابان را شبی نسبت، به رویت، کرده‌ام  
مردۀ خاکم که او می‌پرورد سروی چو تو  
اینکه بر چشمم، سیاه و تنگ دل یاری، ولی  
بر نمی‌دارم سر از زانو، ز رشک طره‌ات  
چشم تنگت، ترکناز و حاجبت پیشانی است  
گرم بدم گویی و نیکویی، به هر حالت که هست

باتوجه به استفاده از کلمات «دولت»، «حاجب» و «دعاگو»، که از کلماتی است که در ابیات مدحی قصاید خواجه سلمان نیز فراوان دیده می‌شود، مدحی بودن این غزل اثبات می‌شود؛ هم‌چنین در غزل «بی‌گل رویت ندارد رونقی بستان ما» که قافیۀ «سلطان» را نیز استفاده کرده است در بیت:

زینهار ای دوستان جان شما و جان ما  
(همان: ۳۷۱)

در فراق دوست دل خون گشت و خواهد شد به باد

استفاده از «شما» به احتمال زیاد خطاب به درباریان شاه باشد و باید زمانی سروده شده باشد، که سلمان در خدمت سلطان نبوده است؛ زیرا مکرر در این غزل از فراق و دوری خود از ممدوح سخن می‌گوید، که در دو بیت پایانی این مضمون را از زبان سلطان هم نقل می‌کند؛ چنان‌که در تاریخ زنده‌گی سلمان نیز آمده است. وی به علت دوری از خانواده بعضی اوقات برای تازه‌کردن دیدار، ناچار

به سفر می‌شد. بیت فوق را بسنجید با بیت زیر از حافظ که مدیحه‌ی است در قالب غزل و یکی از شش غزلی است که خواجه حافظ در ستایش شاه یحیی (مقتول در ۷۹۵) برادرزاده شاه شجاع سروده است:

دل خرابی می کند دلدار را آگه کنید      زینهار ای دوستان جان شما و جان ما  
(حافظ شیرازی، ۱۳۷۵: ۸۹)

## ۲-۴. عمادالدین فقیه کرمانی

چنان که شمیسا (۱۳۷۰: ۱۲۳) نیز متذکر شده است، عماد فقیه مانند دیگر شعرای نامدار قرن هشتم، غزلیات مدحی در دیوان خود دارد. از مهم‌ترین ممدوحان عمادالدین فقیه هم‌چون بسیاری از هم‌عصرانش، شاه شیخ ابواسحاق و شاه شجاع است، که خواجه عماد در غزلیات خود به مدح او توجه نشان داده است؛ برای نمونه، درباره شاه شیخ ابواسحاق:

عماد دل‌شده را بر زبان نه می‌گذرد      مگر ثنای جمیل جمال دنیوی و دین  
خدايگان سلاطین عصر بواسحاق      که تا به ابد تاج‌بخش و تخت نشین  
(عمادالدین فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۲۳۸)  
شکست قامت شمشاد ز اعتدال قدت      مگر که رایت منصور شیخ ابواسحاقی  
(همان: ۲۸۷)

درباره شاه شجاع:

قره‌العین سلاطین جهان شاه شجاع      خسرو عادل لشکرشکن صفدر ما  
(همان: ۱۱)  
این سرو قد اوست که در دیده جلوه کرد      یا رایت مظفر سلطان عادل است  
سلطان عدل شاه شجاع آنکه خاطرش      دایم به عدل و طبع به انصاف مایل است  
(همان: ۳۲)

عمادالدین فقیه نیز هم‌چون دیگر شاعران معاصرش از ردیف «شما» استفاده برده است:

ای بصرم جای خیال شما      دل نگران است به حال شما  
(همان: ۶)

عماد در غزل فوق از کلماتی که در غزلیات مدحی مرسوم بوده است استفاده آشکاری نبرده است و تنها در دو بیت پایانی، عنان کلام را به سمتی می‌برد که می‌توان از آن بوی مدحی بودن غزل را استشمام کرد:

آه که منزل‌گه درویش نیست      بارگه جاه و جلال شما

گشت جهان گیر چو شعر عماد نامزد حسن و جمال شما  
(همان جا)

این که عماد در این دو بیت از «بارگه جاه و جلال» و «جهان گیر» بودن سخن می گوید، مؤید ادعای مورد تحقیق است.

عماد کرمانی در غزلی دیگر نیز از ردیف «شما» سود برده است:

سال ها عاشق جمال شما گر کند وصف زلف و خال شما  
(همان: ۱۵)

هرچند در این غزل بر خلاف غزل پیشین هیچ کلمه خاصی وجود ندارد که بشود از آن مدحی بودن غزل را استنباط کرد، اما مضامینی که در غزل دستمایه سرودن ابیات شده است احتمال مدحی بودن آن را افزایش می دهد از جمله بیت زیر:

علم الله که از هزار یکی نتوان گفتن از کمال شما  
(همان جا)

و یا:

دل من مدتی در آتش عشق پخت سودای اتصال شما  
عاقبت شرمسار شد چو بدید پایه رفعت و جلال شما  
(همان جا)

## ۲-۵. حافظ شیرازی

خواجه حافظ شیرازی نیز یک غزل با ردیف «شما» دارد؛ اما پیش از آن باید برخی دیدگاه ها را درباره غزلیات مدحی حافظ بررسی کرد. یکی از مشهورترین غزلیات مدحی حافظ، غزلی است که او در آن بر عهدی افسوس می خورد، که به مجلس شاه شجاع رفت و آمد می کرده است. در این غزل که تمام ابیات با عبارت «یاد باد آن که...» آغاز می شود. خواجه به نکات مهمی اشاره کرده است و بدون تصریح به نام شاه شجاع از وی با ضمیر محترمانه «شما» یاد می کند. پیش از بررسی نظرات مفسران درباره این غزل باید گفت حافظ در برخی دیگر از اشعار خود بدون تصریح به نام ممدوح هم چون دیگر هم عصران خود با استفاده از لغاتی هم چون شهسوار و تخت جم، جمال (اسم شاه شیخ ابواسحاق)، جلال (اسم شاه شجاع)، مدح و احسان و نیز ضمیر سوم شخص «شما» برای احترام ما را متوجه این نکته می کند که مخاطبش یک صاحب منصب است که احترامش نزد خواجه واجب بوده است (شمیسا، ۱۳۸۸ الف: ۱۹۴ و ۲۰۱؛ نیز نک شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۱۰).

## [ غزلیات مدحی شاعران دوره تلفیق با تأکید بر کاربرد ویژه ضمیر «شما»... ] غالب

در غزلی از حافظ که تنها در چاپ قدسی و نیز بخش ملحقات چاپ نیساری آمده است \_ در دیگر نسخ معتبر به صورت قطعه در بخش قطعات بدون مطلع مصرع و چند بیت دیگر آمده است \_ در بیت تخلص از ضمیر «شما» استفاده شده است:

نسبت رویت اگر با ماه و پروین کرده‌اند      صورت نادیده تشبیهی به تخمین کرده‌اند...  
 شعر حافظ را که یک سر مدح و احسان شماسست      هر کجا بشنیده‌اند از لطف تحسین کرده‌اند  
 (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۳۲۸)

همان‌طور که شمیسا نیز متذکر می‌شود «آوردن "شما" به جای "تو" می‌رساند که ممدوح از شاهان یا وزراست» (شمیسا، ۱۳۸۸ الف: ۲۰۲).

سه غزل از زیباترین و مؤثرترین غزلیات حافظ درباره شاه شیخ ابواسحق است (برای توضیح بیش‌تر در این باره ر.ک به شمیسا، ۱۳۸۸ الف: از ۲۴۶ تا ۲۴۸). غزل مطلع نظر در این پژوهش یکی از این سه غزل است که مطلع آن چنین است:

یاد باد آن‌که نهانت نظری با ما بود      رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود  
 (حافظ شیرازی، ۱۳۷۵: ۲۷۶)

حافظ در این غزل از «مجلس انس»، «شمع طرب»، «بزم‌گه خلق و ادب» سخن می‌گوید و بر ازدست‌رفتن ایامی تأسف می‌خورد که در مجلس شاه شجاع حضور می‌یافت و در بیت پایانی چنین سروده است:

یاد باد آن‌که به اصلاح شما می‌شد راست      نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را بود  
 (همان‌جا)

منظور حافظ از ضمیر «شما» و مخاطب این غزل چنان‌که محققان نوشته‌اند، شاه شجاع است (برای نمونه ر.ک همایون فرخ، ۱۳۷۰: ۱۵۴۴ تا ۱۵۴۹). درباره شعردانی و نکته‌سنجی شاه شجاع مورخان سخنانی گفته‌اند؛ از جمله ابن حجر عسقلانی (م. ۸۵۲ هـ ق) بر قریحه نیکوی شعر او صحنه گذاشته است:

شاه شجاع بن مُحَمَّد بن مظفر الیزدی ملک شیراز و غیرها من عراق العجم سیاتی فی  
 تَرْجَمَةِ وَالِدِهِ مَا وَقَعَ لَهُ مَعَهُ أَنَّهُ اسْتَقَرَّ فِي الْمَمْلَكَةِ بَعْدَ أَنْ سَجَنَ إِبَاهَ وَكَانَ أَحْوَه شَاهِ مَظْفَرٍ مَقْدَمَا  
 عِنْدَ أَبِيهِ عَلَيْهِ فَمَاتَ فِي حَيَاتِهِ وَقَرَّرَ شَاهُ شُجَاعٍ أَحَاهُ شَاهُ مَحْمُودٍ أَصِيهَانِ وَقِمَ وَقَاشَانَ وَقَدْ  
 اشْتَغَلَ بِالْعِلْمِ وَاشْتَهَرَ بِحَسَنِ الْفَهْمِ وَمَحَبَةِ الْعُلَمَاءِ وَكَانَ يَنْظُمُ الشُّعْرَ وَيُحِبُّ الْأَدْبَاءَ وَيَجِيزُ عَلَى  
 الْمَدَائِحِ وَمَنْ قَصِدَ مِنَ الْبِلَادِ وَيُقَالُ أَنَّهُ كَانَ يَقْرَأُ الْكُشَافَ وَكَتَبَ مِنْهُ نُسْخَةً بِحَطِّهِ الْفَائِقِ  
 وَرَأَيْتُ خَطَّهُ وَهُوَ فِي غَايَةِ الْجُودَةِ وَكَانَ يَنْظُمُ الشُّعْرَ الْحَسَنَ وَيَدْرِي الْأَصُولَ وَالْعَرَبِيَّةَ وَلَهُ اشْعَارُ  
 كَثِيرَةٌ بِالْفَارِسِيَّةِ (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۹۲: ۳۳۸)

ابن عرب‌شاه نیز درباره فضل و ادب او چنین نوشته است: «...هَذَا رَجُلًا عَالِمًا فَاضِلًا يَقْرَرُ الْكَشَافَ تَقْرِيرًا شَافِيًا كَامِلًا وَهُوَ شِعْرٌ رَائِقٌ، وَأَدَبٌ فَائِقٌ...» (ابن عرب‌شاه، ۱۸۱۷: ۴۳)؛ اما حافظ غزلی دیگر نیز دارد که ردیف آن «شما» است و هم‌چون دیگر هم‌عصران خود از این ضمیر برای سرودن غزلی مدحی سود جسته است:

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما      آب روی خوبی از چاه زنخندان شما  
(حافظ شیرازی، ۱۳۷۵: ۸۹)

این سیزده بیت، نه غزل عارفانه و یا عاشقانه است، و نه از آن سروده‌های زندانه حافظ که در برابر زهد و پرهیز ریاکاران است. مدیحه‌ی است در قالب غزل و یکی از شش غزلی است که خواجه حافظ در ستایش شاه یحیی (مقتول در ۷۹۵) برادرزاده شاه شجاع سروده است (غزل‌های ۴۳۱، ۳۰۴، ۳۰۳، ۲۱۲ و ۴۳۳). شاه یحیی دبری فرمان‌روای یزد بود... در ردیف این غزل کلمه «شما» گاه خطاب به شاه یحیی است و گاه خطاب به درباریان او (استعلامی، ۱۳۸۲: ۱۰۰).

## ۲-۶. ناصر بخارایی

ناصر بخارایی در زمره شاعرانی است که غزلیات مدحی متعددی در دیوان خود دارد. شمیسا نیز در سیر غزل در شعر فارسی بر این نکته صحنه می‌گذارد و می‌نویسد: «ناصر نیز گاه در غزل مدح می‌کند» (۱۳۷۰: ۱۲۸)؛ گفتنی است مدح در غزل تنها به معنای ستایش امیران و شاهان نیست؛ بل که ممکن است گاهی موضوع غزل مدحی ستایش پیام‌بر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و ائمه باشد. غزلیات متعددی از ناصر بخارایی وجود دارد که در مدح پیام‌بر صلی‌الله‌علیه‌وسلم سروده شده است و در بعضی غزلیات نیز در خلال ابیات، بیتی را هم به نعت ایشان اختصاص داده است؛ برای نمونه ناصر غزل ۴۱۶ دیوان خود را کاملاً به نعت پیام‌بر اکرم اختصاص داده و در نسخه چاپی دیوان هم در عنوان آن «در نعت پیام‌بر اکرم» آمده است؛ مطلع غزل چنین است:

ای منصب رسالت از تو شده به رونق      پیش از تو کس نبوده محبوب حضرت حق  
(بخارایی، ۱۳۵۳: ۳۱۵)

غزل شماره ۵۵۳ دیوان هم یک‌سره به مدح نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم مختص شده و در عنوان آن چنین می‌خوانیم: «در نعت نبی اکرم حضرت مصطفی»؛ مطلع غزل:

ای لوای مهتری بر لامکان افراخته      غلغل لولاک بر هفت‌آسمان انداخته  
(همان، ۳۶۷)

همچنین در غزل ۶۰۹ دیوان نیز به نعت پیامبر اکرم پرداخته شده است؛ مطلع غزل چنین است:  
ای یافته نبوت از ذات تو کمالی رفته به عرش و کرده با دوست اتصالی

(همان: ۳۸۸)

اما مواردی در دیوان شاعر نیز وجود دارد که در ضمن غزل، یک بیت به ستایش پیامبر صلی الله علیه و سلم اختصاص یافته است. در غزل ۴۳ دیوان به مطلع:

خضر وقتم به وفا زنده و فارغ ز وفات دارم از چشمه نوش دهند آب حیات  
(همان: ۱۷۵)

در بیت تخلص به «برقبة پرنور» پیامبر صلوات می فرستد:

ناصر از کوری دشمن ز دل و دیده خود گوی بر قبة پرنور محمد صلوات  
(همان جا)

در غزل ۲۴۳ به مطلع:

هر کس که مقیم در خمار نباشد در مذهب ما عاقل و هشیار نباشد  
(همان: ۲۴۹)

بدین گونه پیامبر صلی الله علیه و سلم را ستوده است:

سردفتر اصحاب یقین بود محمد شاهی که چو او قافله سالار نباشد  
(همان جا)

گذشته از این موارد در ستایش پیامبر صلی الله علیه و سلم سروده شده است، ناصر بخارایی غزلیاتی نیز دارد که در آن‌ها پادشاهانی را مدح گفته است. دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعرا یکی از غزلیات مدحی او را معرفی کرده و آن را صراحتاً در شأن سلطان اویس دانسته است (سمرقندی، ۱۳۸۲: ۲۷۱). مطلع غزل چنین است:

شمع ایران گویمت یا ماه توران خوانمت قبله دل دانمت یا کعبه جان خوانمت  
(همان: ۲۲۲)

همچنین ناصر در غزلی به مطلع:

ز چشمم خون دل هر شب روان است دل خونین من با کاروان است  
(همان: ۲۰۱)

با نام بردن از «شماخی» و «شایبران»، که در زیر سلطه هوشنگ شاه \_ محبوب ترین ممدوح ناصر بخارایی \_ بود مشخص می کند که این غزل را برای او سروده است:

دوان یک شب روانم از شماخی که جان و دل مرا در شایبران است  
(همان: ۲۰۲)

صلی الله علیه وسلم

همچنان که در غزلیاتی از ناصر دیده شد، که وی در خلال ابیاتی از غزل نعت پیامبر را مد نظر قرار داده بود، درباره پادشاهان نیز مبادرت به چنین کاری کرده است؛ برای نمونه در غزلی به مطلع:

مرحبا ای نگار دل افروز / شکرالله که دیدمت امروز  
(همان: ۳۰۴)

از مضمون بیت دوم می توان چنین استنباط کرد، که مخاطب این غزل باید یکی از شاهانی بوده باشد که همیشه ممدوح او بوده اند:

برکشیده تو را خدای جهان / بر سر سروران سر و پیروز  
(همان جا)

دو غزل از ناصر بخارایی با ردیف شما وجود دارد که از نظر اسلوب سخن و کلمات به کار رفته در غزل، این ظن را تقویت می کند که به احتمال بسیار زیاد این غزل مدحی باشد در یکی از این غزلیات که مطلع آن:

گرفت ملک دلم حسن دلستان شما / به جای جان منی جان ما و جان شما  
به تنگای دهان تو جای لطف نبود / دقیق شد سخن از تنگی دهان شما  
ز جای رفت دل تنگ غنچه چون سوسن / به گوش گل سخنی گفت از زبان شما...  
به خدمت در تو درکشیده حلقه به گوش / نهاده ام سر طاعت بر آستان شما  
(همان: ۱۶۸)

تسخیر شدن ملک دل شاعر، به خدمت حلقه به گوش کشیدن و سر طاعت بر آستان بودن قرآینی است که از طریق آن ها می توان به مدحی بودن غزل پی برد؛ هم چنین ناصر غزلی دیگر با همین ردیف دارد، که برخلاف غزل پیشین در آن دلالت های مدحی دیده نمی شود و همین مسأله می تواند تأیید کننده این مدعا باشد که در غزلیات مدحی با ردیف «شما» هرگاه از کلماتی که مربوط به حوزه معنایی دربار و پادشاهان است استفاده می شود و از تعبیری متضمن اظهار بنده گی و ارادت سخن می رود احتمالاً باید غزل را مدحی دانست:

ای خجل گل ز رنگ و بوی شما / سرخ گشته ز شرم روی شما  
(همان جا)

### ۳. گفت و گوی پژوهش

در تحقیقاتی که تاکنون درباره غزل مدحی صورت گرفته است، همواره از غزلیات حافظ با اشاره به پیشینه چنین روی کردی در شاعران پیش از او یاد شده است و شاعران گروه تلفیق یعنی هم عصرا حافظ مورد بی توجهی قرار گرفته اند. هرگونه تحقیق در شعر حافظ بدون توجه به



شاعران هم عصر او که با آن‌ها دادوستد شعری فراوانی نیز داشته است، ناقص می‌نماید. این بی‌توجهی باعث می‌شود که بخشی از مطالب حالت کلی‌گویی پیدا کند؛ درحالی‌که در دیوان شاعرانی نظیر خواجوی کرمانی، سلمان ساوجی، عمادالدین فقیه کرمانی و ... ویژه‌گی‌های زبانی، بلاغی، اجتماعی و سیاسی‌بی وجود دارد که در حقیقت ویژه‌گی‌های سبکی و فرهنگی قرن هشتم است؛ به عبارت بهتر با تحقیق در دیوان این شاعران می‌توان مؤلفه‌های سبکی این عصر را به دقت بازشناخت و تفاوت‌های آن را با قرون پیش و پس از قرن هشتم معرفی کرد.

#### ۴. نتیجه‌گیری

شاعران قرن هشتم که از آنان با نام دوره تلفیق یاد می‌شود در امتداد حرکت غزل فارسی از عاشقانه به عارفانه توانستند شیوه بینابین اتخاذ کنند و غزل عارفانه و عاشقانه را به گونه‌ی تلفیق کنند، که بتوانند از ره‌گذر چنین تغییری مضامین شاعرانه خود را به بهترین نحو بپروراند؛ یکی از بارزترین نمودهای این تغییر، کثرت مضامین در غزلیات شاعران دوره تلفیق است، که دست آنان را برای هنرنمایی به بهترین نحوی بازگذاشته بود؛ از طرفی، در این قرن شعر مدحی به دوره افول خود رسیده بود و غیر از خواجه سلمان ساوجی، که از راه مداحی به مکتبی رسیده بود، دیگر شاعران به دلیل رواج تصوف و دنیاگریزی و مضامین عارفانه چندان به مداحی روی خوشی نشان نمی‌دادند. این مسائل باعث شد که مدح در غزلیات سروده شاعران این قرن راه یابد و شاعران به تبعیت از مداحان قصیده‌سرای نامی خلف خود که گاهی در غزلیات به مدح نیز گریز می‌زدند، ابیات و یا حتی گاهی غزلی را کاملاً به مدح اختصاص دهند؛ به همین دلیل در غزلیات شاعران قرن هشتم غزل‌های مدحی فراوان دیده می‌شود. راه تشخیص این غزلیات وجود واژه‌گان و مضامین رایج در قصاید مدحی است که در وصف شاه، امیر، درباریان و ... معمولاً به‌کار می‌رود؛ از جمله این واژه‌گان و مضامین شاه، دربار، خدمت، القاب شاهانه، اظهار بنده‌گی و ... است؛ اما در این میان یک نشانه نه چندان صریح نیز وجود دارد که از خلال واژه‌گان به‌کار رفته در غزلیات و حال و هوای غزل می‌توان به مدحی بودن آن پی برد. این نشانه استفاده از ضمیر «شما» به‌خصوص در ردیف غزل است که تا پیش از قرن هشتم تنها یک‌بار در غزلی از سنایی غزنوی به‌کار رفته بود. اگرچه مدحی بودن غزل مذکور از سنایی چندان مسلم به نظر نمی‌رسد؛ اما باتوجه به این که سنایی نیز در غزلیات خود از مضامین مدحی بهره برده است دور نیست که تصور کنیم شاعران قرن هشتم استفاده از ظرفیت این ضمیر را از سنایی به وام گرفته باشند. مضاف بر این که ماهیت ابهام‌آمیز مخاطب این ضمیر \_ ممدوح بودن یا معشوق بودن \_ با در هم آمیخته‌گی ذاتی ممدوح، معشوق زمینی و معشوق الهی در اشعار این شاعران بسیار هم‌سو است.

### سرچشمه‌ها

۱. ابن حجر العسقلانی، أبو الفضل أحمد بن علی بن محمد بن أحمد. (۱۳۹۲). **الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة**. بتحقیق محمد عبد المعید ضان، المجلد الثاني. الطبعة الثانية. صیدر آباد: مجلس دائرة المعارف العثمانية.
۲. ابن عربشاه، أبو محمد أحمد بن محمد. (۱۸۱۷). **عجائب المقدور في أخبار تیمور**. کلکتا: بی‌نا.
۳. استعلامی، محمد. (۱۳۸۲). **درس حافظ: نقد و شرح غزل‌های خواجه شمس‌الدین محمد حافظ**. ج ۱. تهران: سخن.
۴. اوحدی مراغهای، رکن‌الدین. (۱۳۴۰). **دیوان اوحدی مراغی**. با تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی. تهران: امیرکبیر.
۵. ایشانی، طاهره. (۱۳۹۲). «سیر غزل مدحی در ادب فارسی (از سنایی تا حافظ)». کهن‌نامه ادب پارسی. سال چهارم. شماره سوم. صص ۱ تا ۲۷.
۶. بخارایی، ناصر. (۱۳۵۳). **دیوان ناصر بخارایی**. با مقدمه و شرح احوال و حواشی به کوشش مهدی درخشان. تهران: انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی.
۷. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۷). **دیوان حافظ**. به تصحیح محمد قدسی. با مقابله چهار نسخه چاپی معتبر قزوینی، خانلری، سایه و نیساری. به کوشش حسن ذوالفقاری و ابوالفضل علی محمدی. تهران: چشمه.
۸. \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۵). **حافظ به سعی سایه**. تهران: نشر کارنامه.
۹. حیدری، علی و مهرنوش دژم. (۱۳۹۲). «جای‌گاه تخلص در غزل‌های مدحی حافظ». مجله شعرپژوهی (بوستان ادب) دانش‌گاه شیراز. سال پنجم. شماره چهارم. زمستان ۱۳۹۲. پیاپی ۱۸.
۱۰. خواجوی کرمانی، کمال‌الدین ابوالعطاء محمود بن علی بن محمود. (۱۳۶۹). **دیوان اشعار خواجوی کرمانی**. به تصحیح احمد سهیلی خوانساری. تهران: پاژنگ.
۱۱. سلمان ساوجی، خواجه جمال‌الدین محمد. (۱۳۷۱). **دیوان سلمان ساوجی**. با مقدمه و تصحیح زنده‌یاد استاد ابوالقاسم حالت. به کوشش احمد کریمی. بی‌جا: سلسله نشریات ما.
۱۲. سمرقندی، دولت‌شاه ابن علاءالدوله بختیشاه الغازی. (۱۳۸۲). «تذکره الشعراء». به سعی و اهتمام و تصحیح ادوارد براون. تهران: اساطیر.
۱۳. سنایی، محدود بن آدم. (۱۳۸۰). **دیوان حکیم ابوالمجدود بن آدم سنایی غزنوی**. با مقدمه و حواشی و فهرست به سعی و اهتمام مدرس رضوی. چ پنجم. تهران: سنایی.

۱۴. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۰). **سیر غزل در شعر فارسی**. تهران: انتشارات فردوس.
  ۱۵. \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۶). **معانی**. ویراست ۲. تهران: میترا.
  ۱۶. \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۸ الف). **یادداشت‌های حافظ**. تهران: نشر علم.
  ۱۷. \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۸ ب). **سبک‌شناسی شعر**. چ چهارم. تهران: میترا.
  ۱۸. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹). **تاریخ ادبیات در ایران**. ج سوم. بخش دوم. تهران: انتشارات فردوس.
  ۱۹. عمادالدین فقیه کرمانی، علی. (۱۳۴۸). **دیوان اشعار**. به تصحیح رکن‌الدین همایونفرخ. تهران: ابن سینا.
  ۲۰. غنی، قاسم. (۱۳۸۶). **بحث در آثار و افکار و احوال حافظ**. مقدمه به قلم محمد قزوینی. تهران: هرمس.
  ۲۱. مالمیر، تیمور و فاطمه محمدخانی. (۱۳۹۱). «**نقد و بررسی مدیحه‌سرایی حافظ**». فصلنامه متن پژوهی ادبی. ش ۵۱.
  ۲۲. مجتبابی، فتح‌الله. (۱۳۵۲). **شهر زیبای افلاطون و آرمان شهر یاری ایران باستان**. تهران: انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان.
  ۲۳. نعمانی، شبلی. (۱۳۶۳). **شعر العجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران (۱ و ۲)**. ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی. چ دوم. تهران: دنیای کتاب.
- 
-